[زندگی نامه امیرالمؤمنین علی علیه السلام(بخش چهارم)](http://www.ziaossalehin.ir/content/7232)

**پدر و مادر امام علی (علیه السّلام)**  
پدر امام علی (علیه السّلام)، حضرت ابوطالب فرزند عبدالمطّلب فرزند هاشم فرزند عبد مناف فرزند قصی از طائفه قریش است. گفته شده که نام ابوطالب، «عمران» است، ولی نام مشهور ایشان، «عبدمناف» است[۱۶۸] و دلیل بر این مطلب، وصیت پدرش عبدالمطلب است که در آن به ابوطالب نسبت به پیامبر اسلام (صلّى اللّه علیه و آله) سفارش کرده، مى  گوید: «اى عبد مناف پس از خود تو را به [حمایت از] موحدى سفارش مى کنم که پس از پدرش بى همتا است».[۱۶۹] ابوطالب نیز کنیه آن حضرت است که به مناسبت فرزند بزرگش «طالب»، بوده است.[۱۷۰] حضرت ابوطالب ۳۵ سال قبل از تولد پیامبر اسلام (صلّى اللّه علیه و آله) دیده به جهان گشود.[۱۷۱] وی با عبداللّه پدر حضرت رسول (صلّى اللّه علیه و آله) برادر اعیانى؛ یعنی از یک پدر و مادر بوده اند.[۱۷۲] پدر ابوطالب، (عبدالمطّلب) جدّ پیامبر اسلام است که همه قبایل عرب وی را به عظمت و بزرگواری می شناختند و از او به عنوان مردی با کفایت و مبلِّغ آیین توحید ابراهیمی یاد می کردند. عبدالمطّلب، چنان مورد توجه دنیای آن روز بود که او را با لقب «سید البطحاء»، آقای سرزمین مکه و حومه آن و «ساقی الحجیج»؛ آب دهنده حاجیان خانه خدا و «ابوالساده»؛ پدر بزرگواری ها و «حافر الزمزم»؛ کَننده چاه زمزم می خواندند.[۱۷۳]  
حضرت ابوطالب چهار پسر و دو دختر داشت. طالب پسر بزرگ او بود که از او نسلی باقی نمانده است. دومین فرزند او عقیل و سومین آنها جعفر معروف به جعفر طیار و چهارمین و آخرین فرزند پسر وی، حضرت علی (علیه السلام) است و بین هر کدام از برادران، ده سال فاصله سنی وجود داشته است. دو دخترش یکی «ام هانی» و دیگری «جمانه» است.[۱۷۴]  
مادر آن حضرت «فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف»[۱۷۵] بوده و او اولین زن هاشمی است که با یک مرد هاشمی ازدواج کرده و برای او فرزند آورد.[۱۷۶] بنابراین پدر و مادر حضرت علی (علیه السلام) هر دو هاشمى بودند.[۱۷۷] فرزندان حضرت ابوطالب همه از فاطمه بنت اسد هستند.[۱۷۸]  
**ابوطالب، پدر امام علی (علیه السّلام)**  
حضرت ابوطالب پدر امام علی (علیه السّلام)  از شخصیت های برجسته تاریخ اسلام است. ابوطالب در خانواده ای خداپرست و موحّد و در سایه پدری همچون عبدالمطلب که از کمالات روحی و امتیازات معنوی برخوردار بود، پرورش یافت و همانند پدرش در مسیر آیین حنیف ابراهیمی قدم بر می داشت.  
اصبغ بن نباته می گوید: از امیر المؤمنین (علیه السّلام)   شنیدم که  مى فرمود: «به خدا سوگند که پدرم و جدّم عبد المطّلب و هاشم و عبد مناف، هیچ گاه بتى را نپرستیدند. سؤال شد: پس چه مى پرستیدند؟ فرمود: مطابق دین ابراهیم (علیه السّلام)   به جانب خانه کعبه نماز مى خواندند و بدان متمسّک بودند».[۱۷۹]  
در روایت دیگری از امیرالمؤمنین علی (علیه السّلام)  نقل شده که آخرین وصی از سلسله اوصیای قبل از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، پدرم (ابوطالب) بوده است.[۱۸۰]  
ابوطالب نه تنها تحت تأثیر شرک و بت پرستی مردم مکه قرار نگرفت، بلکه در مقابل شیوه های جاهلیت ایستادگی کرد و نوشیدن مشروبات را بر خود حرام ساخت و خود را از هرگونه فساد و آلودگی، برحذر داشت.[۱۸۱]او نخستین کسی است که «سوگند خوردن اولیای مقتول برای اثبات قتل» در امر قضا را، سنت قرار داد و بعدها اسلام نیز آن را با نام «قسامه» تثبیت کرد.[۱۸۲]  
ابوطالب پس از درگذشت عبدالمطلب، بنا بر وصیت پدر، کفالت و سرپرستی حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله) را که هشت ساله بود، بر عهده گرفت و تا هنگام وفاتش؛ سال دهم بعثت، ۴۲ سال تمام، پروانه وار به گرد شمع وجود او گشت و در تمام حالات، در سفر و حضر، از او حراست و حفاظت کامل نمود.[۱۸۳]  
مجاهد از ابن عبّاس نقل کرده است که گروهى از افراد کاردان و باتجربه قبیله مذحج وقتى که قدم هاى مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دیدند، ]به عبد المطّلب[، گفتند: اى بزرگ حجاز! از این پسر مواظبت کن که ما تا کنون قدمى را شبیه تر از قدم هاى او به آن قدمى که در مقام ]ابراهیم علیه السّلام[ است ندیده ایم!. عبد المطّلب با شنیدن این سخن رو به ابو طالب کرد و فرمود: گوش کن، ببین اینها چه مى گویند! به راستى که براى این پسرم ملک و سلطنتى است!. از آن پس ابو طالب یارى و کفالت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به بهترین وجه بر عهده گرفت، همیشه همراه او بود و از او جدا نمى شد و آن حضرت را بسیار دوست مى داشت و بر فرزندان خویش مقدّم مى داشت و تا او را در کنار خویش نمى خوابانید، خود نمى خوابید و همواره مى گفت: تو پرعقل، خوش طبع و خوش سیمایى!.[۱۸۴]  
ابن ابی الحدید، مورّخ و دانشمند معروف اهل سنت، در ضمن شرح فداکاری های حضرت ابوطالب، می گوید: «یک نفر از علمای شیعه درباره ایمان ابوطالب کتابی نوشت و نزد من آورد که من بر آن تقریظ بنویسم. من به جای تقریظ، این اشعار را که شماره آن ها به هفت بیت می رسد، در پشت کتابش نوشتم، که مضمون بخشی از آن ها چنین است: «اگر ابوطالب و فرزندش علی (علیه السلام) نبودند، هرگز اسلام قد راست نمی کرد؛ پدر در مکه از آن حمایت کرد و فرزند در یثرب (مدینه)، جانش را نثار کرد».[۱۸۵]  
وی هنگامی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از همه سو هدف تیرهای زهرآگین مشرکان مکه بود، مردانه از آن حضرت حمایت کرد و بدین وسیله در گسترش اسلام و تقویت مسلمانان نقش مهمی ایفا نمود و در راه هدف مقدس پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) که نشر آیین یکتاپرستی و ریشه کن کردن شرک و بت پرستی بود، از هیچ کوششی دریغ ننمود، حتی به مدّت سه سال در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سایر بنی هاشم در «شعب ابی طالب»، – که درّه ای خشک و سوزان بود – به سر برد.[۱۸۶]  
**ایمان ابوطالب و تهمت های ناروا:**  
بعضی از اهل سنت معتقدند که حضرت ابوطالب (علیه السّلام)  در طول حیات خود به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان نیاورده است؛ زیرا مشاهده نشده که نماز بخواند و او بدون اسلام از دنیا رفته است.[۱۸۷]  
در مقابل، علمای شیعه امامیه و نیز زیدیه و برخی از علمای اهل سنت،[۱۸۸] به استناد روایات اسلامی و شواهد تاریخی، بر این عقیده اند که حضرت ابوطالب مؤمن بوده و مؤمن نیز از دار دنیا رفته است. به بعضی از دلایل آنها اشاره می شود:  
۱. حضرت ابوطالب (علیه السّلام)  در مواضع متعدد، در قالب نظم و نثر به نبوت و پیامبری رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و حقانیت راه آن حضرت، اعتراف نموده است. از میان ذخایر علمی و ادبی حضرت ابوطالب و قصاید طولانی وی، قطعاتی چند انتخاب شده که مضمونش چنین است:  
«اشخاص شریف و فهمیده بدانند که محمد (صلی الله علیه و آله) بسان موسی و مسیح (علیهما السلام) پیامبر است، همان نور آسمانی را که آن دو در اختیار داشتند، او نیز دارد و تمام پیامبران به فرمان خداوند، مردم را راهنمایی و از گناه باز می دارند. ای سران قریش! تصوّر کرده اید که می توانید بر او دست بیابید در صورتی که آرزویی را در سر می پرورانید که کمتر از خواب های آشفته نیست. او پیامبر است و وحی از ناحیه خداوند بر او نازل می گردد».  
ایشان در بخش دیگری از اشعار خود سروده اند: «ای قریش آیا نمی دانید که ما او (محمد) را مانند موسی، پیامبر یافته ایم و نام و نشان او در کتاب های آسمانی قید گردیده است و بندگان خدا محبّت مخصوصی به وی دارند و نباید دربارۀ کسی که خدا محبّت او را در دل ها به ودیعت گذارده ستم کرد؟».  
همچنیین در جای دیگر آورده اند: «اى برادرزاده تا ابوطالب در میان خاک نخوابیده و لحد را بستر نساخته، هرگز دشمنان به تو دست نخواهند یافت. به آن چه مأموری آشکار کن، از هیچ کس مترس و بشارت ده و چشمانی را روشن ساز، مرا به آیین خود خواندی و می دانم تو پند دهندۀ من هستی و در دعوت خود امین و درستکاری، حقّا که کیش محمد (صلی الله علیه و آله) از بهترین آئین ها است».[۱۸۹]  
دلالت این اشعار و کلمات بر ایمان راسخ حضرت ابوطالب (علیه السّلام) ، واضح و غیر قابل انکار است، به نحوی که برخی از امامان معصوم (علیهم السلام) به بعضی از این اشعار بر ایمان ابوطالب استشهاد نموده اند.[۱۹۰]  
۲٫ در محضر امام سجاد (علیه السلام) از ایمان ابوطالب سخن به میان آمد. آن حضرت فرمود: «در شگفتم که چرا مردم در ایمان او تردید دارند، در صورتی که هیچ زن مسلمانی نبایست بعد از اسلام آوردن در حباله شوهر کافر خود بماند و فاطمه بنت اسد که از سابقان در اسلام است، تا هنگام مرگ ابوطالب، در نکاح او بود».[۱۹۱]  
۳٫ از امام باقر (علیه السّلام) درباره گفتار مردم پیرامون معذب بودن حضرت ابوطالب در آتش جهنم، سؤال شد، حضرت فرمود: «اگر ایمان ابوطالب در یک کفه ترازو و ایمان سایر مردم در کفه دیگر قرار داده شود، همانا ایمان او ترجیح دارد، سپس فرمود: آیا نمی دانید که حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) در زمان حیاتش دستور می داد که از طرف حضرت عبدالله (پدر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله) و از طرف حضرت ابوطالب پدر بزرگوارش، حج به جا آورند و برای بعد از خود نیز نسبت به این امر، وصیت فرمود؟». [۱۹۲]  
۴٫ امام جعفر صادق (علیه السّلام)    از پدران بزرگوارش (علیهم السّلام) نقل نموده که حضرت امیرالمؤمنین على (علیه السّلام)  روزى در رحبه[۱۹۳] نشسته بود و مردم بسیاری در اطراف آن حضرت جمع شده بودند. در میان آن جماعت شخصى برخاسته و گفت: یا امیرالمؤمنین شما جایگاهی داری که حضرت ربّ العالمین شما را در آن قرار داده و حال آن که پدرت در آتش جهنم معذّب است؟ امیرالمؤمنین على (علیه السّلام)  فرمود: ساکت باش! خداى تبارک و تعالى زبانت را قطع نماید. قسم به آن خدایى که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را به حق، به پیامبری مبعوث فرمود، اگر پدرم اراده کند که همه گنهکاران روى زمین  را شفاعت نماید، همانا پروردگار عالم شفاعت او را درباره همه آنها قبول فرماید. آیا پدرم در آتش جهنم معذّب باشد در حالی که فرزند او تقسیم کننده بهشت و جهنم است؟[۱۹۴] قسم به آن خدایى که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را به حق به پیامبری مبعوث فرمود، همانا نور پدر بزرگوارم در روز قیامت انوار تمامى خلایق را تحت الشعاع قرار خواهد داد، مگر پنج نور: نور محمد (صلی الله علیه و آله) و نور من و نور حسن و نور حسین و نور نه نفر از اولاد حسین (علیهم السّلام)؛ زیرا که نور پدرم از نور ما است که خداوند سبحان، نور ما را دو هزار سال قبل از آفرینش آدم خلق فرمود.[۱۹۵]  
۵٫ حضرت عبدالعظیم حسنی در نامه ای از محضر امام رضا (علیه السّلام) در مورد ایمان ابوطالب سؤال نمود. امام رضا (علیه السلام) در جواب فرمود: « بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. اگر در ایمان ابوطالب شک کنی، سرنوشت تو آتش جهنّم است».[۱۹۶]  
۶٫ درباره نماز حضرت ابوطالب (علیه السّلام) ، گفتار امیرالمؤمنین (علیه السّلام)  ذکر شد که آن جناب مطابق دین ابراهیم (علیه السّلام)   به جانب خانه کعبه نماز مى خوانده است. علاوه بر این، ابن ابی الحدید معتزلی معتقد است که در آن زمان (در مکه)، هنوز نماز، واجب نشده بود و نمازی که مرسوم بود، نماز غیر واجب بود که هرکه می خواست می خواند و هر که نمی خواست ترک می کرد و نماز، در مدینه، واجب شد.[۱۹۷]  
«علّامه مجلسى» مى گوید: شیعه امامیه بر اسلام حضرت ابوطالب (علیه السّلام)  اجماع دارد و این که ایشان از ابتدای امر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آورده بود و هیچ گاه بتی را نپرستید، بلکه او از اوصیای حضرت ابراهیم (علیه السّلام)  بود. اسلام او آن قدر شهرت دارد که مخالفان شیعه، این مطلب را به شیعه نسبت می دهند و روایات در این باره از طرق شیعه و سنی در حدّ تواتر است و بسیاری از علما و محدثان ما در این باره کتاب مستقلی تألیف کرده اند که بر اهل تحقیق مخفی نیست.[۱۹۸]  
**حضرت ابو طالب و کتمان ایمان خود:**  
حضرت ابوطالب (علیه السّلام)  برای آن که از آیین یکتاپرستی بهتر دفاع کند و مسؤولیت خود را در حفظ جان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در پیشبرد اهداف اسلام بیشتر ادا نماید، تقیه نموده و ایمان و اعتقاد خود را نسبت به اسلام و پیامبر (صلی الله علیه و آله) کتمان می نمود.  
از شعبى نقل شده که امیرمؤمنان علی (علیه السّلام)  فرمود: «به خدا سوگند ابوطالب، عبد مناف فرزند عبد المطلب، مؤمن و مسلمان بود و ایمان خود را پنهان مى داشت، از ترس آن که مبادا بنی هاشم از سوى قریش رانده گردند».[۱۹۹]  
امام صادق (علیه السّلام)  فرمود: «همانا ابوطالب ایمان خود را پنهان می داشت، وقتی از دار دنیا رفت، به رسول خدا (صلی  الله  علیه  و آله) وحی رسید که از مکه خارج شو؛ زیرا دیگر یار و یاوری نداری؛ به همین جهت آن حضرت به مدینه هجرت فرمود».[۲۰۰]  
شیوه ذکر شده در صورت لزوم و تناسب زمانی، یک ضرورت عقلی و قرآنی و اجتماعی بوده و احادیث زیادی در این باره در منبع روایی آمده است؛ چنان که امام صادق (علیه السّلام)  فرمود: «مثل ابوطالب مثل اصحاب کهف است که ایمان واقعی خود را مخفی نگه داشته، و در ظاهر خود را کافر معرفی می کردند؛ از این رو، خداوند دو پاداش به آنان مرحمت فرمود».[۲۰۱]  
**وفات حضرت ابوطالب:**  
«حضرت ابوطالب سه سال قبل از هجرت، و دو ماه بعد از آن که پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یارانش از «شعب» خارج شدند، در ماه شوال یا ذی القعده سال دهم بعثت، در سن هشتاد و چند سالگی از دنیا رفت».[۲۰۲] بدنش را در مکه معظمه در «حجون» معروف به «قبرستان ابوطالب» دفن کردند.[۲۰۳]  
پس از این که حضرت ابوطالب از دنیا رفت و علی (علیه السّلام) وفات پدر را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خبر داد، آن حضرت بسیار محزون و غمگین شد و سخت گریست. سپس دستور داد: برو او را غسل داده و کفن کن و حنوط نما و هرگاه او را بر تخت گذاشتی مرا مطلع کن. امیرالمؤمنین (علیه السّلام)  همین گونه عمل کرد، آن گاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تشریف آورده و تخت «ابوطالب» را بر دوش مبارک گرفته و فرمود: «ای عموی بزرگوار! تو صله رحم را به نیکى به جا آوردى و پاداش نیکى دادى، تو مرا در کودکی تربیت و کفالت نمودی، و در بزرگی یاری و معاونت دادی». پس از این، روى خود را به طرف مردم کردند و فرمودند: به خداوند سوگند، از عموی خود چنان شفاعتى کنم که جهانیان از وى به شگفت آیند». [۲۰۴] وی در حالی دنیا را وداع گفت که قلبش لبریز از ایمان به خدا و عشق به محمد (صلی الله علیه و آله) بود.  
با مرگ او خیمه ای از حزن و اندوه بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان آن روز که کمتر از پنجاه نفر بودند، سایه افکند؛ زیرا آنان بهترین حامی، مدافع و فداکار در راه اسلام را از دست دادند.  
پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: تا زمانی که ابوطالب زنده بود، قریش نمی توانست هیچ گونه ناخوشایندی برای من ایجاد کند».[۲۰۵]ابن کثیر و ابن اثیر نقل می کنند: «کفار قریش پس از وفات ابوطالب بر سر مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خاک و گاهی روده گوسفند می ریختند».[۲۰۶]  
اندوه مسلمانان چند روز بعد با درگذشت حضرت خدیجه (علیها السّلام)، رکن دیگر اسلام و حامی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، دو چندان شد.[۲۰۷] درگذشت ابوطالب و خدیجه کبری (علیهما السّلام) مصیبت بزرگی برای رسول  خدا (صلی الله علیه و آله) بود به حدّی که آن سال را، «عام الحزن»؛ یعنی سال اندوه و غم، نامید.[۲۰۸]  
**فاطمه بنت اسد مادر امام علی (علیه السّلام)**  
فاطمه بنت­ اسد بن هاشم بن عبد مناف، مادر امیرالمؤمنین (علیه السّلام)، از زنان مسلمان و صالحه تاریخ اسلام است.[۲۰۹] یکی از مهم ترین ویژگی های این بانوی مکرمه آن بود که در امر نگهداری و سرپرستی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سنین کودکی آن حضرت، با حضرت ابوطالب همکاری می­کرد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مورد مهر و محبت و نیکی کامل خود قرار می داد تا جایی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به این بانوی مکرمه، «مادر» می گفت.  
مسعودی می نویسد: «…فاطمه بنت اسد به رسول خدا (صلى اللّه علیه و آله) علاقه زیادى داشت …، چنانچه آن حضرت یک لحظه از نظر فاطمه غایب می شد، چهره او از نظرش غایب نمى شد… نگران بود، تا این که پیامبر (صلى اللّه علیه و آله) را حاضر نماید و مشغول غذا دادن، شست وشو کردن، نظیف نمودن، لباس پوشانیدن، روغن مالى کردن، خوش بو نمودن و اصلاح کار آن حضرت شود. در روز مواظب شیر دادن آن بزرگوار بود، همین که شب مى  شد، مشغول حاضر کردن رختخواب و (وسایل) خواب و متکا آن حضرت می گردید. در شب و روز از حضرت محمّد (صلى اللّه علیه و آله) جدا نمى شد، از آن حضرت غفلت و از خدمتش کوتاهى نمى کرد…».[۲۱۰]  
خوارزمی از امام صادق (علیه السّلام)  نقل نموده که فاطمه بنت اسد، نیکوکارترین مردم به رسول خدا (صلى اللّه علیه و آله) بود.[۲۱۱]  
ابن جوزی به نقل از زهرى مى گوید: رسول خدا (صلى اللّه علیه و آله) به دیدار فاطمه بنت اسد مى رفت و در خانه وى خواب قیلوله (خواب پیش از ظهر) مى کرد و او زن شایسته اى بود.[۲۱۲]  
**ایمان و بیعت فاطمه بنت اسد:**  
هر کسی از سیره­­نویسان که به شرح حال فاطمه بنت اسد، پرداخته است، او را از نخستین زنان مسلمان برشمرده است.[۲۱۳] «ابن ابی الحدید» روایت کرده است که فاطمه بعد از ده تن اسلام آورد و او نفر یازدهم بود.[۲۱۴]  
در مقاتل الطالبیین از زبیر بن عوام نقل شده است که از پیامبر (صلى اللّه علیه و آله) شنیدم زنان را به بیعت فرا می خواند وقتی که آیه مبارکه «اى پیامبر! هنگامى که زنان مؤمن نزد تو آیند و با تو بیعت کنند که چیزى را شریک خدا قرار ندهند، دزدى و زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند، تهمت و افترایى پیش دست و پاى خود نیاورند و در هیچ کار شایسته اى مخالفت فرمان تو نکنند، با آنها بیعت کن و براى آنان از درگاه خداوند آمرزش بطلب که خداوند آمرزنده و مهربان است»،[۲۱۵] نازل شد و فاطمه بنت اسد، نخستین زنی بود که با پیامبر (صلى اللّه علیه و آله) بیعت کرد.[۲۱۶]  
ابن­جوزی از ابن عباس نقل نموده که او نخستین زنی بود که بعد از خدیجه (علیها السّلام) با پیامبر (صلى اللّه علیه و آله) در مکه بیعت کرد.[۲۱۷]  
**هجرت به مدینه:**  
از امام صادق (علیه السّلام)  نقل شده که فاطمه بنت اسد اولین زنی بود که با پای پیاده به سوی مدینه هجرت کردند.[۲۱۸]  
وقتی فرمان هجرت مسلمانان از مکه به سوی مدینه از طرف خدا بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابلاغ شد، مسلمانان گروه گروه به مدینه مهاجرت کردند، از جمله آنان حضرت علی (علیه السّلام)  به دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) به همراه فواطم (فاطمه زهرا (علیها السلام)، فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت زبیر بن عبدالمطلب) و به همراه پسر ام  ایمن از مکه به سوی مدینه هجرت کردند. «ابو واقد» فرستاده پیامبر (صلی الله علیه و آله)، شتران آنها را می­راند. علی (علیه السّلام)  به او فرمود: «ابو واقد با زنان مدارا کن؛ زیرا آنان توان مشقت و سختی راه را ندارند». ابو واقد عرض کرد: «می ­ترسم ما را تعقیب کنند»، حضرت فرمود: «بایست؛ زیرا رسول­ خدا (صلی الله علیه و آله) به من فرمود: ای علی آنها اکنون نمی­ توانند، صدمه ­ای بر تو وارد آورند»، پس آن حضرت خود هدایت آن گروه را بر عهده گرفت و آرام و ملایم می­راند. در همین هنگام گروهی از مشرکان مکه که در تعقیب آنها بودند، سدّ راه آنان شدند و قصد برگرداندن آنها را داشتند که حضرت علی (علیه السّلام)  با آنان درگیر شد و بعضی از آنها را کشت و بقیه فرار کردند. سپس حضرت و همراهان در محله ای به نام «ضجنان» (کوهی نزدیکی مکه)، فرود آمدند. در طول شبانه روزی که آن جا توقف کرده بودند، چند تن از مستضعفان مؤمن که «ام  ایمن» (کنیز رسول خدا صلی الله علیه و اله) در میان آنها بود، به آنان پیوستند.  
حضرت علی (علیه السّلام)  آن شب را تا سپیده دم، با فواطم، یا به نماز و یا به ذکر خدا در حال ایستاده و نشسته سپری نمودند، امام علی (علیه السّلام) سپیده دم نماز صبح را با همراهان به جای آوردند و سپس منزل به منزل را با یاد خدا طی کردند تا به مدینه رسیدند. در این شرایط فرشته وحی قبل از ورود ایشان به مدینه، بر قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد و این آیه را در شأن آنان نازل نمود: «آنهایی که در حال ایستاده و نشسته و خفتن، خدا را یاد می­کنند و پیوسته در آفرینش آسمان ها و زمین می­اندیشند… پس خداوند دعایشان را مستجاب گردانید؛ زیرا من که پروردگارم، عمل هیچ کس از زن و مرد را بی­مزد نگذارم».[۲۱۹]  
در این آیه شریفه منظور از «مرد» حضرت علی (علیه السّلام)  و از «زن» فواطم می­باشند که فاطمه بنت اسد یکی از آنها است.[۲۲۰]  
**وفات فاطمه بنت اسد:**  
امام صادق (علیه السّلام) درباره فاطمه بنت اسد و قضایای مربوط به وفاتش چنین گزارش داده است: «… فاطمه بنت اسد از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شنید که می­فرمود: بی­گمان مردم در روز قیامت، عریان، آن گونه که از مادر زاده شده اند، محشور می­شوند، پس فاطمه بنت اسد گفت: وای از رسوایی!، پس پیامبر­ خدا (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: من از خدا می­خواهم که تو را پوشیده برانگیزد و نیز شنید که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از فشار قبر یاد می­کند، پس گفت: وای از ناتوانی، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: من از خدا می­خواهم که از این (فشار قبر)، کفایتت کند. روزى به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفت: من مى خواهم این کنیز خود را آزاد کنم، حضرت در پاسخش فرمود: اگر چنین کنى خدا به هر عضوى از او، عضوى از تو را از دوزخ آزاد کند. فاطمه بنت اسد وقتی بیمار شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را وصی خود قرار داد و سفارش کرد که خادم او را آزاد کند و چون زبانش بند آمده بود با اشاره، با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سخن مى گفت و پیامبر (صلی الله علیه و آله) وصیتش را قبول کرد. روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشسته بود که امیرالمؤمنین (علیه السّلام)  گریان نزدش آمد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود، چه چیزی گریانت کرده است؟ عرض کرد: مادرم فاطمه درگذشت؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «و نیز مادر من به خدا سوگند!» و شتابان برخاست و به درون خانه آمد، سپس به او نگریست و گریست. آن گاه به زن ها دستور داد او را غسل دهند و فرمود: چون از غسل او فارغ شدید، کارى نکنید تا به من اعلام کنید، چون از غسل فارغ شدند، به ایشان اعلام کردند، پس آن حضرت یکى از پیراهن هاى خود را که به تن مى پوشید، داد تا او را در آن کفن کنند و به مسلمانان فرمود: چون در کار (کفن و دفن) فاطمه مشاهده کردید من کارى مى کنم که پیش از آن با کسی نکرده ام، سبب آن را از من بپرسید!.  
چون زنان از غسل و کفن او فارغ شدند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و جنازه او را بر دوش گرفت و زیر جنازه او بود تا او را به قبرش رسانید و او را در کنار قبرش نهاد و خود وارد قبرش شد و در آن خوابید و سپس برخاست و با دست خود او را گرفت و در قبرش نهاد و بعد  مدتى طولانى با او راز  گفت… سپس از قبرش خارج شد و خشت بر آن چید و آن را کامل ساخت، سپس روى قبرش افتاد و شنیدند که مى فرمود: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ، خدایا من او را به تو مى  سپارم، سپس برگشت. مسلمانان به آن حضرت گفتند: ما دیدیم شما کارهایى کردید که پیش از امروز نکرده بودید، فرمود: امروز (آخرین قسمت) احسان و نیکی ابوطالب را از دست دادم، فاطمه کسی بود که اگر نزد او چیزى بود، مرا نسبت بدان بر خود و فرزندانش مقدم مى داشت.  
من روزى از قیامت یاد کردم و از این که مردم در آن برهنه محشور مى شوند، گفت: واى از این رسوایى من، من ضمانت کردم که خدا او را با تن پوشیده محشور سازد، من از فشار قبر یاد کردم، گفت: واى از ناتوانى من، و من ضمانت کردم که خدا او را آسوده  سازد، من به همین جهت او را در پیراهنم کفن کردم و در قبرش خوابیدم و خود را بر آن انداختم تا به او تلقین کردم آن چه از او پرسش مى شد؛ زیرا از او از پروردگارش سؤال شد و او پاسخ گفت، و از رسولش سؤال شد و او جواب داد…». [۲۲۱]  
آری، این بانوی با فضیلت پس از سال ها تلاش و مجاهدت و حمایت از دین خدا و رسول او و پرورش ولیّ او، سرانجام در سال چهارم هجری، در مدینه، دیده از جهان فرو بست و در منطقه «روحاء» به خاک سپرده شد.[۲۲۲]

**ادامه دارد...**  
-----------------------------------  
**پی نوشت:**  
[۱۶۷]. علل الشرائع، مترجم: ذهنى تهرانى، محمد جواد، ج  ۱، باب ۱۲۸، ص ۵۲۹؛ شوشتری، قاضى نور الله، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، ج ۳۰، ص ۱۴۶؛ شریف قَرشى، باقر، موسوعه الإمام أمیر المؤمنین على بن أبى طالب علیه السلام، ج  ۱، ص ۵۷٫  
[۱۶۸]. عسقلانى، ابن حجر، الإصابه فى تمییز الصحابه، محقق: عبد الموجود، عادل احمد/ معوض، على محمد، ج  ۷، ص ۱۹۶٫  
[۱۶۹]. ر.ک: امین عاملى، سید محسن، أعیان الشیعه، ج  ۱، ص ۳۲۴٫  
[۱۷۰]. ر.ک: همان.  
[۱۷۱]. الإصابه فى تمییز الصحابه، محقق: عبد الموجود، عادل احمد/ معوض، على محمد، ج  ۷، ص ۱۹۶٫  
[۱۷۲]. ابن الجوزى، تذکره الخواص، ص ۱۴؛ أعیان الشیعه، ج  ۱، ص ۳۲۴٫ نام مادر آنها فاطمه دختر عمرو بن عائذ بود.  
[۱۷۳]. ر.ک: مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار (علیهم السلام)، محقق: جمعى از محققان، ج  ۱۵، ص ۱۶۳٫  
[۱۷۴]. تذکره الخواص، ص ۲۱ و ۲۲٫  
[۱۷۵]. خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، ص ۴۶٫  
[۱۷۶]. ابن المغازلی ، على بن محمد، مناقب الإمام على بن أبى طالب علیهما السلام، ص ۵۷؛ أعیان الشیعه، ج  ۱، ص ۳۲۵؛  
[۱۷۷]. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدى، ج  ۱، ص ۳۰۶؛ سپهرى، محمد،  سیرت جاودانه (ترجمه الصحیح من السیره النبی الأعظم)، ج  ۱، ص ۲۳۴ و ۲۳۵٫  
[۱۷۸]. تذکره الخواص، ص ۲۲٫  
[۱۷۹]. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، ج  ۱، ص ۱۷۴ و ۱۷۵٫  
[۱۸۰]. ر.ک: امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، ج  ۷، ص ۵۲۴٫  
[۱۸۱]. ر.ک: حلبى شافعى، ابوالفرج، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۶۵٫  
[۱۸۲]. خنیزی، عبد الله، ابوطالب مؤمن قریش، مترجم: شاهین، عبدالله، ص ۱۱۶٫  
[۱۸۳]. ر.ک: ابن الجوزى، تذکره الخواص، ص ۱۸٫  
[۱۸۴]. همان.  
[۱۸۵]. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۸۴٫  
[۱۸۶]. ر.ک: امین عاملى، سید محسن، أعیان الشیعه، ج  ۱، ص ۲۳۵؛ شرح نهج البلاغه، ج  ۱۴، ص ۶۵٫  
[۱۸۷]. ر.ک: شرح نهج البلاغه، ج  ۱۴، ص ۶۵ و ۶۶٫  
[۱۸۸]. همان.  
[۱۸۹]. ر.ک: شرح نهج البلاغه، ج  ۱۴، ص ۷۱ – ۸۰؛ الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، ج  ۷، ص ۴۴۶ – ۴۵۰٫  
[۱۹۰]. کلینى، محمد بن یعقوب، کافی، ج  ۱، ص ۴۴۸ و ۴۴۹٫  
[۱۹۱]. شرح نهج البلاغه، ج  ۱۴، ص ۶۹٫  
[۱۹۲]. همان، ص ۶۸؛ الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، ج ۷، ص ۳۹۰٫  
[۱۹۳]. الرّحبه به فتح راء، به زمین وسیع گفته می شود. رحبه مسجد به حیاط وسیع آن می گویند. همچنین نام محله ای در کوفه است. ر.ک: ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب،  محقق: فارس (صاحب الجوائب)، احمد، ج ۱، ص ۴۱۴؛ طریحى، فخر الدین،  مجمع البحرین ، محقق: حسینى، سید احمد، ج  ۲، ص ۶۹٫  
[۱۹۴]. اشاره به یکی از القاب امام علی (علیه السلام)؛ یعنی قَسِیمُ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ.  
[۱۹۵]. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج على أهل اللجاج، ج  ۱، ص ۲۲۹ و ۲۳۰٫  
[۱۹۶]. الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، ج  ۷، ص ۵۳۲٫  
[۱۹۷]. شرح نهج البلاغه، ج  ۱۴، ص ۸۳٫  
[۱۹۸]. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار (علیهم السلام)، محقق: جمعى از محققان، ج  ۳۵، ص ۱۳۸ و ۱۳۹؛  
برای آگاهی بیشتر از ادلۀ ایمان حضرت ابوطالب (علیه السلام)، ر.ک: سؤال ۳۴۱۴، (سایت اسلام کوئست: ۴۰۸۷) و سؤال ۸۴۳۹، (سایت اسلام کوئست: ۸۵۸۷).  
[۱۹۹]. الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، ج  ۷، ص ۵۲۲٫  
[۲۰۰]. قطب راوندى ، سعید بن عبدالله، الخرائج و الجرائح ، ج  ۳، ص ۱۰۷۸٫  
[۲۰۱]. کافی، ج  ۱، ص ۴۴۸، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۷۰؛ الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، ج  ۷، ص ۵۲۴ و ۵۲۵٫  
[۲۰۲]. ر.ک: عسقلانى، ابن حجر، الإصابه فى تمییز الصحابه، محقق: عبدالموجود، عادل احمد/ معوض، على محمد، ج  ۷، ص ۲۰۳؛  آیتى، محمد ابراهیم،  تاریخ پیامبر اسلام، ص ۱۶۸ ؛  جعفریان ، رسول، سیره رسول خدا صلى الله علیه و آله، ص ۳۶۳٫  
[۲۰۳]. تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۰ و ۱۶۸ .  
[۲۰۴]. تذکره الخواص، ص ۱۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۷۶ ؛ طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدى، ج  ۱، ص ۲۸۲ و ۲۸۳٫  
[۲۰۵]. عزالدین بن اثیر، الکامل فی التاریخ ، ج  ۲، ص ۹۱٫  
[۲۰۶]. همان؛ ابن کثیر دمشقى، البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۱۲۲٫  
[۲۰۷]. الکامل فی التاریخ ، ج  ۲، ص ۹۰ و ۹۱٫  
[۲۰۸]. السیره الحلبیه، ج  ۱، ص۴۹۰ و ج  ۳، ص ۵۲۱٫  
[۲۰۹]. ابن­سعد، الطبقات الکبری، محقق: عبدالقادر عطا، محمد، ج ۸، ص ۱۷۸٫  
[۲۱۰]. ر.ک: مسعودى، على بن حسین، إثبات الوصیه للإمام على بن أبى طالب ، ص ۱۳۶ و ۱۳۷ .  
[۲۱۱]. خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، ص ۲۷۷٫  
[۲۱۲]. ابن الجوزى، تذکره الخواص، ص ۲۰٫  
[۲۱۳]. ر.ک: ابن صباغ مالکی، على بن محمد، الفصول المهمه فی معرفه الأئمه علیهم السلام، ص ۱۷۷٫  
[۲۱۴]. ابن ابى الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴٫  
[۲۱۵]. ممتحنه، ۱۲٫  
[۲۱۶]. اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، ص ۲۸ و ۲۹٫  
[۲۱۷]. تذکره الخواص، ص ۲۰٫  
[۲۱۸]. کلینى، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۴۵۳٫  
[۲۱۹]. آل عمران، ۱۹۱- ۱۹۵٫  
[۲۲۰]. ر.ک: طوسى، محمد بن حسن، الأمالی، ص ۴۶۹ – ۴۷۲٫  
[۲۲۱]. کافی، ج ۱، ص ۴۵۳ و ۴۵۴٫  
[۲۲۲]. مقاتل الطالبیین، ص ۲۹؛ تذکره الخواص، ص ۲۰؛ آیتى، محمد ابراهیم،  تاریخ پیامبر اسلام، ص ۳۷۶٫